

# اقتراح

پاره ای از کارکردها، همگونی‌هایی دیده شود، اما تمایزها و تفاوت‌ها چندان ژرف و پرمناهند که نمی‌توان به تشابه‌ها بسنده کرد. در این فرصت و مجال اندک، به گوشه‌ای از این کارکردهای نو اشاره می‌شود:

۱. در گذشته، وظیفه منتقد، تمییز سره و ناسره محتوای متن بود. توصیه متداول آن بود که منتقد، باید به «ماقال» توجه کند و «من‌قال» را نادیده بگیرد. این روش، در روزگاری که به گونه‌ای طبیعی، مؤلفان حدود و اندک بودند و غالب ایشان اهل دانش و فضل، سخنی به قاعده بود، اما در روزگاری که به کمک ابزارهای نشر (از چاپ کتاب و مطبوعات تا رسانه‌های دیجیتالی و ...)، امکان آن فراهم شده است که هر «نیم سواد» فرصت حضور بیابد و خود را در مقام مؤلف بینگارد و با این «انگاره»، این و آن را به خطا بیندازند و ... در چنین اوضاع و احوالی، سهم ناقد از نقد، تنها نقد نگاشته نیست، بلکه نقد سابقه و زمینه و شرایط تألیف نیز هست.

۲. مکتوبات در دوره سنتی، در محفل خودمانی و نخبگان رد و بدل می‌شدند؛ در نتیجه، ادبیات نقد چونان ادبیات متن، باید در فضای اهل علم رد و بدل می‌شد. از آنجا که «نقد» حاشیه‌ای بر متن بود، مقبول نمی‌نمود که از گستره متداول متن با فراتر نهد و حاشیه‌ای افزون بر متن گردد.

اینک به امداد «مداد» دستگاه‌های چاپ و ابزارهای الکترونیک و دیجیتال، تیراژهای میلیونی و ارتباطات صدها میلیونی، در دایره مخاطبان مؤلفان مکتوب و شبه مکتوب قرار گرفته‌اند. در این شرایط و احوال، ادبیات نقد نمی‌تواند همچنان نخبگانه،

بانیان آینده پژوهش‌های آنگاه آن داشتند که در شماره صد افزون بر نشستن پای گفته‌های فرهیختگان و دانشیان درباره مسجله، چگونگی‌ها و بایستگی‌ها و نایبستگی‌های آن از تنی چند از محققان بخواهیم تا درباره «نقد و چگونگی‌های آن در ایران»، «وضع چاپ و نشر در ایران اسلامی و سنجش آن با کشورهای اسلامی» و گرچه به اختصار، سخن بگویند، تنی چند از بزرگواران از پاسخ‌اعتذار جستند و برخی دیگر بلحاظ گرفتاری‌های فرهنگی، اجتماعی و ... از اینکه نتوانستند جواب دهند پوزش طلبیدند، دوستانی که پاسخ داده‌اند در نگاشته آنها نکات ارجمند و شایان توجهی آمده است که خوانندگان عزیز را به تأمل در آنچه آمده است فرا می‌خوانیم.

۱. نقد را تعریف کنید یا بدیگر سخن، ارزیابی خود را از نقد بیان فرمایید.

استاد صالحی: نقد و نقادی را به سنجش و ارزیابی و داوری تعریف می‌کنند. این تعریف، تعریفی رسمی است و مانند غالب تعاریف سنتی، ناظر به دوره‌های ماقبل مدرن است؛ عصری که «اندیشه» در چارچوب «اندیشه‌ورز» قرار داشت و گستره و دامنه نشر، تبدیل و بازخوانی و ده‌ها مؤلفه دیگر، مانند دوره‌های جدید نبود. با پیدایش صنعت چاپ، مطبوعات، رسانه‌های تصویری، اینترنت و ... امروزه وظایف و کارکردهای منتقد، بس متفاوت و دگرگون شده است. گرچه ممکن است در

کلاسیک و اشرافی باشد. چگونه می‌توان در بازار مکاره، نجوایی در حاشیه گفت و امید یافتن مستمع را داشت؟  
۳. در فرهنگ سنتی، کارکرد محوری منتقد، بازنمایی نکات خطا در محتوای متن بود. اینک در پرتوی ویژگی کثرت و تکثیر - که از آن یاد شد - چنان دایره تولیدات، انبوه و فراوان اند که صدف و خزف در هم می‌آمیزد و در غلطان در انبار علافان گم و گور می‌شود. در چنین شرایط و روزگار، از کارکردهای مهم و برجسته منتقد، نه سنجش درون متنی، که ارزیابی و داوری برون متنی است؛ اینکه در موضوعات و رشته‌های گوناگون، آثار برجسته و متمایز را تشخیص دهد، آن را معرفی کند و در مقام مرجعیت فکری و اهل خبره، متحیران وادی اندیشه را هدایت و راهنمایی کند تا بر هر مانده‌ای حاضر نشوند و از طعام آلوده و مسموم، ذهن و روح را نیالایند.

در این کارکرد، منتقد در عصر مدرن، واسطه‌ای میان «مؤلف» و «خواننده» است. در عصر ما قبل مدرن، منتقد یک طرف گفتگو با مؤلف بود و واسطه‌گری او میان مؤلف و خواننده، محدود و معدود بود، اما اینک در میان انبوه عرضه‌کنندگان، این منتقد است که به سان کارشناس امین برای خواننده فرهنگی عمل می‌کند تا در میان آثار متکثر و حیرت‌افزا، کالای متناسب را با نیاز و سلیقه و ذائقه خویش پیدا کند.

**استاد ذکاوتی فراگزلو:** نقد یک اثر یعنی نشان دادن جایگاه تاریخی آن اثر در سیر تحول آن فن یا هنر؛ یعنی اینکه سابقه‌اش چیست و به کجا می‌رود؟ همچنین ارزیابی وضعیت کنونی آن اثر از جهت فرم و محتوا و انگشت گذاشتن بر نقاط ضعف و قوت.

**استاد ملکیان:** «نقد» در اینجا، البته به معنای تأکید بر خطاها و عیوب و نقایص، یعنی به معنای خرده‌گیری و عیبجویی نیست، بلکه به معنای بررسی محاسن و امتیازات و نیز عیوب و نقایص یک چیز و سپس داوری در باب آن چیز، بر اساس همان بررسی است. این معنای اخیر را می‌توان به «بررسی و ارزیابی قدر یا ارزش یک چیز» یا «بررسی نقاط قوت و ضعف یک چیز» نیز تعبیر کرد. واژه «نقد» به ویژه در باب بازبینی یا برآورد متفکرانه یا تحلیلی یک شیئی یا یک وضع و حال (مثلاً یک اثر هنری یا ادلی)، به منظور تعیین طبیعت یا محدودیت‌های آن یا تعیین میزان مطابقتش با معیارهای مقبول به کار می‌رود.  
نقد، در واقع چیزی جز ارزیابی نیست. اما در باب ارزیابی

مسائل و سؤالات فراوانی طرح شده‌اند یا طرح شدنی‌اند؛ از جمله اینکه: ۱. ارزیابی یک رشته علمی است یا یک عمل یا هر دو؟ ۲. جنبه‌های علمی ارزیابی کدامند؟ ۳. آیا ارزیابی خاص حوزه‌های معینی است یا اینکه حضور فراگیر و همه‌جایی و همیشگی دارد؟ ۴. حقیقت و ماهیت ارزیابی چیست؟ ۵. چه رویکردهایی به ارزیابی وجود دارند؟ ۶. ارزیابی چه قدر و قیمتی دارد؟ ۷. روش ارزیابی چیست؟ ۸. زیرمجموعه‌های ارزیابی کدام‌اند؟ ۹. ارزیابی بر اساس چه نظریه‌هایی صورت می‌پذیرد؟ ۱۰. اگر ارزیابی به یک رشته علمی تبدیل شود، چه پیامدهایی دارد؟ ۱۱. ارزیابی از سایر رشته‌های علمی چه مدهدایی می‌گیرد؟ ۱۲. وضع کنونی ارزیابی بر چه منوال است؟ ۱۳. اعتبار ارزیابی‌ها را چگونه می‌توان معلوم کرد؟ ۱۴. محدودیت‌های ارزیابی کدام‌اند؟ و ۱۵. چرا ارزیابی اهمیت دارد؟

حق این است که تا به این مسائل و سؤالات، و بسا مسائل و سؤالات دیگر در همین باب نپردازیم و درباره آنها اتخاذ موضع نکنیم و مواضع خود را به شیوه عقلی و استدلالی، استوار نسازیم، نمی‌توانیم از چند و چون و پهنا و ژرفای نقد آگاهی یابیم و، به طریق اولی، از عمل نقد، به معنای درست این واژه نیز عاجز خواهیم ماند. توفیق ما در عمل نقد توقف تام بر صدق و صحت آرا و انظار مادر باره این عمل دارد.

**۲. نقد آثار مکتوب ضرورتی فرهنگی و پژوهشی است؟ اگر پاسخ مثبت است اکنون نقدر (نقد موجود در مجلات روزنامه‌ها، کتاب‌ها و بعضاً در ضمن کتاب‌ها) چگونه ارزیابی می‌کنید.**

**استاد صالحی:** بی‌تردید نمی‌توان گام‌های به پیش را در عرصه نقد نادیده گرفت، چه در آثار مکتوب و چه در آثار غیر مکتوب، «نقد» جایگاهی مشهود را دارد. نقدهای مستقیم و غیرمستقیم رد و بدل می‌شوند، مناظرات انتقادی شکل می‌گیرند، ردیه‌نویسی‌هایی به صورت کتاب یا در مطبوعات و رسانه‌های تصویری و فضاها مجازی دیده می‌شوند و ...  
با این همه، بر اوضاع و احوال «نقد» در کشور، می‌توان نقدهایی جدی داشت و از جمله:

۱. «نقد» در کشور ما، با ادبیاتی محافظه‌کارانه و پاس‌توریزه عرضه می‌شود، روحیه محافظه‌کاری شرقی - که ترکیبی از ادب تصنعی و ترس و طمع و ... است - از کیفیت و غنای نقد می‌کاهد، فرهنگ «هزار دوست کم و یک دشمن بسیار» چنان بر ذهن و قلم

تأثیر گذارند. نقد طبعاً با زمینه اجتماعی و روانی ناقد پیوند دارد؛ اما با افزایش حساسیت‌ها، تأثیرگذاری‌های روانی-اجتماعی افزون‌تر می‌شوند و ناقدان-بیش از سطح متعارف و قابل‌پذیرش- در چهارچوب احساسات و عواطف و تمایلات فردی- گروهی خویش، به نقد می‌پردازند. این نکته موجب آن می‌شود که اولاً، شأن نقد و ناقد فرو کاسته شود و ثانیاً، نقد در خدمت اعتلا و بسط معرفت، که در استخدام منافع و قدرت قرار گیرد. اگر «نقد» در جهت کشف حجاب از پرده حقیقت نباشد، خود بر حجاب می‌افزاید و راه معرفت را دشوارتر می‌سازد.

**استاد ذکاوتی قراقرزلو:** نقد نه تنها ضرورتی فرهنگی پژوهشی است، بلکه ضرورتی است اجتماعی و اخلاقی و به لحاظی اعتقادی. اما معنی آنچه گفته شد، این نیست که اشخاص یا نهادهای غیر صالح به صرف اینکه قدرت دارند، در حوزه نقد اعمال نفوذ نمایند. از آنجا که نقد در ذات خود بار اجتماعی و اخلاقی و اعتقادی دارد- گرچه متظاهر به این معنا نباشد و از ظاهر آن به نظر سطحی چنین بر نیاید- پس حتماً باید نقد را جدی گرفت و از حوزه فحش یا تعارف بیرون برد. مع الاسف تا آنجا که بنده دیده‌ام، چه پیش از انقلاب چه بعد از انقلاب، غالب نقدها مشوب به فحش یا تعارف است و البته چنین نیست که اهل فحش یا تعارف، ندانند که نقد خوب چگونه چیزی است، بلکه سیره بر این جاری شده و همین طور ادامه یافته، خصوصاً وقتی ارتباط به مسائل روز پیدا کند، تعصب و یکجانبه‌نگری در آن محسوس‌تر است. آنچه عرض شد، منافات با وجود نقدهای آگاهانه و منصفانه و تیزبینانه و رهگشا ندارد، به ویژه بعد از

انقلاب با ورود و حضور نیروهای جدید و تازه نفس به عرصه نقد، به گمانم محصول این رشته نه تنها از جهت کمی بلکه گاه کیفی نیز پیشی و پیشی یافت، زیرا پیش از انقلاب (بدون آنکه بر زبان آید) حوزه نقد هم در انحصار گروهی خاص بود و خواه ناخواه محدودیت‌های خود را داشت؛ گرچه در نمونه‌های عالی خود هنوز خواندنی و قابل استفاده است.

نقد عالی می‌تواند نه تنها تصحیح‌کننده اندیشه‌های موجود بلکه پدیدآورنده آینده‌ای متکامل‌تر باشد. بسا افکار فلسفی و نظام‌های نوآیند اندیشگی که حاصل و برآیند نقد و بحث در گفته‌های پیشینیان است.

**استاد ملکیان:** شکی نیست که نقد آثار مکتوب، اعم از آثاری که

حاکمیت دارد که یا آگاهان به وادی نقد بر نمی‌آیند و یا چنان‌آن را با تعارف و تملق می‌آرایند که لعابی بی‌بو و خاصیت را پیدا می‌کند و نه تنها به افشای خطا نمی‌انجامد که بیراهه را هموار می‌کند و به جاهلان، دل حضور می‌دهد تا بی‌هراس به میدان بیایند و مطمئن باشند که یا موارد ایراد قرار نمی‌گیرند یا اگر هم احياناً شیر مردی پیدا شود، چنان بی‌یال و کوپال ظاهر می‌گردد که در جنبنده‌ای وهم و هراس نمی‌افکند.

۲. جایگاه نقد و منتقد در کشور ما جایگاهی شایسته و بایسته نیست. مؤلفان (به معنای عام آن یعنی آفرینندگان آثار مکتوب و غیر مکتوب) در برج عاج قرار دارند. «نویسنده»، «کارگردان»، «موسیقی‌دان» و... شناخته می‌شوند و با پز مناسب در میدان‌های حضور، خود می‌نمایانند و معرفی می‌شوند؛ اما منتقدان در هر ساحت تألیفی، شکست خوردگان حرفه‌ای آن میدان شناخته می‌شوند و مورد تحقیر و سرزنش این و آن!

تا وقتی که حرفه «نقد»، جایگاه مناسب خود را پیدا نکند، نمی‌توان امیدی به رونق نقد و نیز کارکرد نقد در کشور داشت، تا آن زمانی که ما در هر رشته‌ای از ساحات تألیف، چند منتقد بنام و مؤثر نداشته باشیم که اقبال و ادبار آنان، میدان و مجال مصرف را دگرگون کند؛ در حقیقت ما هنوز مقوله‌ای به نام «نقد» و جایگاهی به نام «منتقد» در کشورمان نداریم. اینکه چگونه می‌توان به جایگاه مناسب نقد و ناقد در کشور رسید، خود موضوع جداگانه‌ای است که تفصیلی را برمی‌تابد.

۳. گسترش «فرهنگ نقد» در کشور، بستگی مستقیم به «فرهنگ گفتگو» دارد. فرهنگ رایج، یا «خودگفتمانی» است، یا «غیبت‌گفتمانی» یا در دل حدیث نفس می‌کنیم، یا در جمع یاران از بیگانگان می‌نالیم. فرهنگ مبادله مستقیم اندیشه (چه در قالب مناظره و چه در قالب مکتوب و چه در شیوه‌های دیگر) نیاز به کارهای مطالعاتی اجتماعی و برنامه‌ریزی عملیاتی دارد. به نظر می‌رسد بخش مهمی از نهادینه‌سازی این فرهنگ، بایستی در مقاطع نخست آموزش شکل یابد.

انتقال یک طرفه مفاهیم آموزشی از استاد به دانش‌آموز و دانشجو، عملاً فرهنگ مبادله یک سویه اندیشه (نویسنده-خواننده/کارگردان-تماشاگر و...) را فرهنگ مسلط و حاکم ساخته است. در صورتی می‌توان از فرهنگ گفتگو سخن گفت که تمرین گفتگو از نهاد خانواده و مدرسه آغاز شده باشد.

۴. بحران اخلاقی نقد جدی است. حب و بغض‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی و فرقه‌ای، به شدت بر نقد و ادبیات نقد

ترکیبی و مجموعی بینجامند یا نینجامند. چنان که اشاره شد، نقد تحلیلی که در واقع، نقد تفصیلی است، خود، دو نوع است: نقد مؤلفه‌ای؛ یعنی نقد اجزای یک سخن یا رأی، و نقد ساحتی؛ یعنی نقد جنبه‌های یک سخن یا رأی.

سه. نقد ذوقی و استحسانی است؛ یعنی در آن آنچه ناقد می‌پسندد و خوش دارد، صحیح و صادق انگاشته می‌شود و بر اساس این پسندها و خوشایندها، سخن یا رأی مورد بحث را ارزیابی مثبت یا منفی می‌کند. ناگفته پیداست که نقد ذوقی و استحسانی، به هیچ روی معلوم نمی‌کند که سخن یا رأی مورد بحث صحیح و ناصحیح، یا صادق و کاذب بوده است، بلکه فقط از یک واقعیت پرده برمی‌گیرد و آن اینکه ناقد و شخصی که مورد نقد واقع شده است، پسندها و خوشایندهای همسان یا ناهمسان دارند.

چهار. نقد (به اصطلاح متفکرانی که در زمینه تفکر نقدی، مطالعه و تحقیق می‌کنند)، نقد جعبه سیاه است؛ یعنی نقدی است که در آن ناقد به شیوه‌ای کلی و اجمالی و غالباً کوتاه، سخن یا رأی مورد بحث را نقد می‌کند و مخصوصاً بر وجوه عیب و نقص آن انگشت می‌گذارد، ولی در باب راه‌های اصلاح و تصحیح و نیز علل و عواملی که آن سخن یا رأی را به خطا افکنده‌اند، هیچ پیشنهادی عرضه نمی‌کند.

پنج. نقد تشریفاتی یا نمادین است؛ یعنی نقدی است که در آن از خواسته‌اند یا انتظار داشته‌اند که ناقد نقدی بنویسد و سخن یا رأی خاصی را ضعیف و مردود، یا قوی و مقبول جلوه دهد و ناقد برای اینکه به تکلیف یا انتظار کسانی که از او خواسته‌اند یا انتظار داشته‌اند لیبیک اجابت گفته باشد، دست به نقد یازیده است. در این گونه نقدها، غالباً ناقد کمترین دغدغه‌ای در باب انجام دادن کار به وجهی نیکو و همراه با جدیت ندارد. فقط کافی است که نتیجه کارش آب و رنگ و نقش و نگار ظاهری نقد را داشته باشد.

شش. نقد سوگیرانه و پیشداورانه است؛ یعنی واقع‌نگرانه، منصفانه، بی‌طرفانه، بی‌غرضانه، و خشنا نیست. در این گونه نقدها، ناقد خطاهای حساب شده و پیش‌اندیشیده را که خود از خطا بودنشان خبر دارد، به قلمرو نقد راه می‌دهد و یا استعداد و آمادگی روانی و ذهنی برای ارتکاب خطاهای ناآگاهانه و ناخواسته دارد. خطر خیزی و فسادانگیزی این استعداد و آمادگی روانی و ذهنی برای ارتکاب خطاهای ناآگاهانه و ناخواسته کمتر از خطر خیزی و فسادانگیزی آن خطاهای عالمانه و عامدانه نیست و از این رو، توجه به آن اهمیت دارد. سوگیری و پیشداوری، یعنی اینکه باورها یا احساسات و عواطفی را به قلمرو داوری و ارزیابی

در زمینه‌های ریاضیات، منطق، فلسفه، علوم تجربی، علوم تاریخی، عرفان و علوم دینی و مذهبی نوشته شده‌اند و آثاری که جنبه ادبی و هنری دارند، ضرورت دارد؛ چون نقد فرایندی است که وظیفه‌اش تعیین نظام‌اند و منصفانه‌مزیت، قدر و قیمت، یا ارزش یک چیز است، بدون آن راهی برای تشخیص امور ارزشمند از امور بی‌ارزش نیست. فرایند نقد، البته همه عرصه‌های فکر و عمل را شامل می‌شود و به هیچ عرصه‌ای بیش از دیگر عرصه‌ها اختصاص ندارد. از بازخوانی و بررسی کتاب‌ها، رسالات و مقاله‌ها گرفته تا کنترل کیفیتی که در صنایع و کارخانه‌ها انجام می‌گیرد و گفت و گوهای سقراطی و علوم اجتماعی و انسانی و ریاضیات و احکامی که محاکم قضایی صادر می‌کنند و داوری‌های حقوقی و اخلاقی، در همه جا، مجال نقد هست. فناوری، علوم تجربی، صنعت، هنر، اخلاق، حقوق، فلسفه، عرفان، دین و مذهب، نهادهای اجتماعی، و گفته‌ها و کرده‌هایی که در زندگی هر روزه داریم، هیچیک از اینها از دایره شمول نقد بیرون نمی‌تواند بود.

ارزیابی نقد موجود در روزنامه‌ها، مجلات و نشریات، رساله‌ها و کتاب‌ها یا به تعبیری، نقد این نقدها، کار گسترده و دشواری است. همین قدر می‌توان گفت که به نظر می‌رسد که در اکثریت قریب به اتفاق این نقدها، لاقلاً یکی از این عیب و نقص‌ها وجود دارد:

یک. نقد مطلق است؛ یعنی به نحوی قاطع یا بی‌قید و شرط بیان می‌شود و حال آنکه نقد درست، نقد نسبی و مقید است؛ یعنی نقدی که در آن گفته می‌شود که اگر فلان مجموعه خاص از ارزش‌ها را بپذیریم، یا به شرط آنکه صدق مجموعه خاصی از ارزش‌ها را قبول داشته باشیم، سخن یا رأی مورد بحث صحیح و ناصحیح، یا صادق و کاذب است؛ زیرا هر سخن یا رأی را فقط در صورتی می‌توان صحیح و ناصحیح، یا صادق و کاذب دانست که صحت یا صدق مجموعه‌ای از سخنان یا آرای دیگر را مفروض و مسلم گرفته باشیم.

دو. نقد کلی است؛ یعنی به نحوی اجمالی سخن یا رأی مورد بحث را ارزیابی مثبت یا منفی می‌کند و حال آنکه نقد درست نقد تحلیلی است؛ یعنی نقدی که در آن سخن یا رأی مورد بحث به اجزا یا جنبه‌هایی که دارد، تحلیل می‌شود و سپس حق هر جزء یا جنبه‌ای می‌شود، خواه این نقد مؤلفه‌ای (که در آن یکایک اجزا ارزیابی می‌شوند) و این نقد ساحتی (که در آن یکایک جنبه‌ها ارزیابی می‌شوند)، روی هم رفته، به نقدی

راه دهیم که نادرست و یابی ربط به موضوع بحث اند؛ چنان که روان‌شناسان نشان داده‌اند، سبب می‌شود که سخت‌مستعد و آماده‌درافتادن به خطاهای ناآگاهانه و ناخواسته نیز بشویم.

هفت. نقد فاقد پذیرفتاری یا باورپذیری است. نقد همیشه باید افزون بر اینکه در واقع و در مقام ثبوت معتبر و صحیح است، در ذهن و ضمیر مخاطبان و در مقام اثبات نیز چنین باشد؛ یعنی نقدر باید چنان سامان داد و بیان کرد که مخاطبان آن، یعنی شخصی که سخن یا رأی وی مورد نقد واقع شده است و نیز خوانندگان دیگری که نقد را در مطالعه می‌گیرند، بپذیرند و باور پیدا کنند که نقد معتبر و صحیحی است. گفته معروفی هست بدین مضمون که کافی نیست که صرفاً به عدالت رفتار کنیم؛ لازم است که عادلانه بودن رفتارمان بر دیگران نیز آشکار باشد. این سخن حکیمانه دربارهٔ نقد نیز صدق می‌کند. باورپذیری یا پذیرفتاری نقد چیزی جز این نیست که ناقد، افزون بر اینکه از لحاظ اخلاقی سعی بلیغ می‌کند تا چیزی نگوید یا ننویسد که خلاف حق و انصاف باشد، از لحاظ روان‌شناختی نیز به اصول تفهیم و اقناع اهتمام داشته باشد و بنابراین نقد خود را به صورتی درآورد که از بیشترین میزان ممکن و مقدور فهم‌پذیری و اقناع‌آوری برخوردار شود.

شمار عیب و نقص‌هایی که در نقدهای انتشار یافته در روزنامه‌ها، مجلات و نشریات، رسانه‌ها و کتاب‌های ما ایرانیان به چشم می‌آیند، بدون مبالغه بیش از ۲۰ است؛ و من در اینجا به علت کمبود فرصت و مجال، به ذکر مهم‌ترین آنها اکتفا می‌کنم و فقط بر این نکته انگشت تأکید می‌نهم که ارزیابی و نقد، به ویژه با توجه به دو اثر و نتیجه عملی‌ای که دارد (یعنی اصلاح هر چیز و تصمیم‌گیری درست درباره هر چیز)، مهم‌ترین-اگر نگویم یگانه-شیوه نزدیک‌تر شدن به زندگی آرمانی و حیات طیباست. غرابت این ادعا وقتی کاستی می‌گیرد که به استثنا ناپذیری ارزیابی و نقد و حضور فراگیر و همجایی و همیشگی آن در همهٔ عرصه‌های نظر و عمل، که در آغاز پاسخگویی به این پرسش بدان اشاره کردم، توجه شود و معلوم باشد که نقد آثار مکتوب، بخش کوچکی از قلمرو بسیار پهناور و دراز دامنهٔ ارزیابی و نقد، در زندگی بشری است. و هم از این رو است که در جهان امروز، ارزیابی و نقد اینکه صرفاً نوعی مشی، عمل و ورزه باشد، بسی فراتر رفته و شیوه‌های درست و سنجیده‌آن کشف و تنظیم شده و خود به مرتبهٔ یک رشتهٔ علمی بسیار گسترده ارتقا یافته است، آن هم رشتهٔ علمی‌ای که شأن فرا رشته (transdiscipline) بودن کسب کرده است، و این بدان معناست

که ارزیابی و نقد علمی تلقی می‌شود که ابزارهای همهٔ علوم دیگر را، اعم از علوم ریاضی و فلسفی و تجربی، تاریخ، هنری و ادبی، و دینی و مذهبی، در معرض تدقیق می‌آورد و اصلاح و تصحیح می‌کند. کتاب‌ها، رسالات و مقاله‌های پرشماری در باب مباحث گونه‌گون ارزیابی و نقد، مانند منطق ارزیابی، روش‌شناسی ارزیابی، روان‌شناسی ارزیابی، پدیدارشناسی ارزیابی، اخلاق ارزیابی، آداب ارزیابی، و سیاست و خط مشی ارزیابی، نشر یافته‌اند و می‌یابند و تفکر نقدی یا ارزیابانه (Critical or evaluative thinking)، به عنوان یکی از زیررشته‌های رشتهٔ ارزیابی و نقد، در برنامهٔ درسی همهٔ دانشکده‌ها، بی‌استثنا و فارغ از اینکه در آنها ریاضیات تدریس می‌شود یا فلسفه یا علوم تجربی (طبیعی یا انسانی) یا علوم تاریخی یا علوم هنری و ادبی یا علوم دینی و مذهبی، گنجانده شده است. افزون بر همهٔ اینها، سعی می‌شود که نظام تعلیم و تربیت چنان ساخته و پرداخته و اجرا و اعمال شود که افراد، از همان آغاز کودکی، از اضطراب ارزیابی (evaluation anxiety) - یعنی اضطراب ناشی از اینکه شخص یا احتمال می‌دهد که مورد ارزیابی و نقد واقع شود یا واقعاً و عملاً مورد ارزیابی و نقد واقع شده است؛ از ارزش‌هراسی (valuephobia) یعنی ترس غیرعقلانی و نفرت غیر منطقی شخصی از اینکه در معرض ارزیابی و نقد واقع شود و در نتیجه، مخالفت بسیار شدید با ارزیابان و ناقدان، و از پدیدهٔ معروف به "پیام‌رسان را بکش" یعنی گرایش به کیفر دادن کسی که حامل خبر بد است، و در این مورد گرایش به کیفر دادن ارزیابان و ناقدان-رها و آزاد شوند؛ زیرا تا زمانی که افراد یک جامعه به اضطراب ارزیابی، ارزش‌هراسی، و پدیدهٔ "پیام‌رسان را بکش" دچار باشند، فقط دو گروه زمام مراد در دست خواهند داشت: فریبکاران و خشونت‌ورزان؛ و خود پیداست که زمامداری این دو گروه به معنای هر چیزی هست، جز پیشرفت و بهبود وضع و حال انسان‌ها.

### ۳. بر پژوهش‌های معاصر (= ربع قرن اخیر پس از پیروزی انقلاب اسلامی) چه نقدهایی را وارد می‌دانید.

استاد صالحی: با اطلاعات محدود که در عرصه پژوهش در علوم اسلامی-انسانی دارم، پیشرفت مناسب را می‌توان خاطر نشان کرد. در دایرةالمعارف نویسی، گام‌های خوبی برداشته شده است، در عرصهٔ مطالعات تطبیقی (چه در موضوعات و چه در میان متفکران برجسته) تولیدات و آثار در خور اعتنایی نشر

بنگارد و عرضه کند. بخشی از تکرار آثار در موضوع واحد یا موضوعات مشابه، برخاسته از این واقعیت است. به نظر می‌رسد که ایجاد یک شبکه اطلاع رسانی قوی و قابل اعتماد در زمینه معرفی منابع و نیز تسهیل ارتباطات محققان یا منابع مورد نیاز، این نارسایی را تا حدودی رفع کند.

۴. متأسفانه ضعف قوانین حقوقی کشور در مورد مالکیت معنوی آثار و نیز کم‌بستگی بنیادهای اخلاقی-ارزشی در تعدادی نه چندان اندک، به بازار رونویسی و سرقت تألیفات و آثار رونق بخشیده است اگر تا دو دهه قبل، چند اثر معدود و محدود نام بردنی بود که به گونه‌ای از آثار دیگران رونوشت برداری کرده بودند، اینک در هر موضوع، می‌توان ده‌ها اثر و مقاله را نام برد که به گونه‌ای آشکار، و با جسارت و شجاعت، به اقتباس مضمون و یا حتی استعمال و کاربرد عبارات و الفاظ آثار دیگران پرداخته‌اند. اگر این روزها، سخن از قساقاق فیلم و ... به میان است، سال‌هاست که از سرقت و قساقاق اندیشه و افکار مؤلفان نامور سخن‌هاست، اما هنوز بانگ و فریاد رسایی برنخاسته است.

استاد ذکاوتی قراگزلو: طبیعی است که هرگاه کمیّت فزونی یابد، خواه ناخواه به کیفیت لطمه خواهد خورد؛ یعنی آنکه به طور موظف مرتب چیز بنویسد و آن چه به دستش بیاید نقد کند نقدش رقیق و رسمی و کم محتوا خواهد شد و چاره‌ای هم در این مرحله نبوده است. بر همه کس آشکار است که دایره پژوهش بعد از انقلاب بسیار گسترش یافته است و حتی گاه دوباره کاری‌هایی نیز چه در حوزه ترجمه و چه تحقیق و چه ابلاغ و تصنیف به عمل آمده، اما به سبب شتاب و حرارتی که خصوصاً در سال‌های اول انقلاب همه کس در همه جا را فرا گرفته بود، بعضاً کارها ضعیف هم هست. یک مثال ساده در این مورد، ترجمه قرآن است. شاید ده‌ها ترجمه عرضه گردیده که ممکن است بعضی صرفاً رونویسی آن‌های دیگر باشد و آنها که فاضل‌تر بودند، شاید کوشیدند تعبیراتی بیاورند که دیگری نیاورده است.

به هر حال، شاید اکنون زمان آن رسیده که در این گونه عجله کاری‌ها و بساز و بفروش‌ها تأملی شده و از راه فرهنگی و نقد سازنده، در مقام اصلاح برآیند. که چاره‌این عیب هم فقط از این فرهنگ ساخته است.

استاد ملکیان: مهم‌ترین نقدهایی که بر پژوهش‌هایی که در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی در حوزه‌های فلسفه، علوم

یافته‌اند، در عرصه‌هایی چون: شعر، رمان و داستان کوتاه و ...، آثار قابل دفاع و حتی برجسته‌ای خلق شده‌اند، در پاره‌ای از دانش‌های درجه دوم گام‌های ابتدایی اما مناسب دیده می‌شود و نگاه‌هایی مهم از متون و میراث اسلامی-ایرانی، تصحیح و احیا گردیده‌اند و ...

موارد فوق، گوشه‌ای از جنبش علمی در کشور است که نمی‌توان از دیده دور داشت و به غفلت و تغافل و یا انکار و تعاند نادیده انگاشت. اما در این میان، هنوز راه ناپیموده بسیار است و از جمله:

۱. کشور هنوز فاقد «برنامه پژوهشی» است. مقصود از این تعبیر، ایجاد نظم‌آهنگ در حوزه دانش نیست، که نه مطلوب است و نه مقدور، بلکه تعریف و تبیین اهداف و استراتژی عرصه پژوهش است که نهادهای حاکمیتی در آن میدان پیش‌آیند و با کمک یکدیگر، پازل‌های دانش را به یکدیگر متصل کنند. همچنین اگر در عرصه‌هایی قصد پیشتازی و پیشگامی است، تعریف سهم عناصر پیشتاز انجام شود و متناسب با آن تقسیم کار و بودجه، منابع انسانی و ... صورت پذیرد.

به نظر می‌رسد که برنامه پژوهشی کشور، گرچه نهادهای حاکمیتی را در صف مقدم خود قرار می‌دهد، اما می‌تواند با گونه‌ای سیاست‌گذارهای حمایتی، مؤسسات خصوصی و اشخاص حقیقی را نیز در عرصه دانش‌افزایی به کمک گیرد و با بسیج عمومی دانشوران در ساحت دانش، جنبش نرم‌افزاری شکل و شمایل مناسب خود را پیدا کند.

۲. در حیطه نشر و پژوهش، کتاب‌های متعددی نشر می‌یابند، اما حوزه‌های نوآوری و بداعت در آثار، روشن و شفاف نیست. رسم علمی آن است که نویسنده در ضمن تبیین روش تحقیق خود، به نتایج ویژه‌ای که دست یافته است، اشاراتی روشن داشته باشد. متأسفانه در اکثر آثار علمی منتشر، مقدمه‌ها و تبیین‌هایی مشخص وجود ندارد تا میزان تازگی و ابتکارات اثر را بازنمایی کند. این کاستی موجب شده است تا در میان آثار منتشر، چه بسیار آثار رونویسی و یا شبه تکراری عرضه شود و احياناً در مواردی آثار نوگرایانه یا ایده‌های بدیع در میان صدها اثر مشابه خود را باز نماند.

۳. بیشتر آثار نشر یافته، نگاهی ناقص و نارسا به منابع موجود، در موضوع اثر دارند. ضعف منابع مورد مراجعه، باعث شده تا هر اثر منتشر در یک موضوع، ناتمام بنماید؛ زیرا نویسنده نتوانسته است با اشراف به منابع موجود، اثر خویش را

تجربی انسانی، علوم تاریخی، هنر و ادبیات، و علوم دینی و مذهبی انجام یافته اند و ارد می توان دانست، عبارت اند از:

یک. این پژوهش‌ها با غفلت و یا تغافل تمام از نیازها و خواسته‌های واقعی شهروندان صورت گرفته اند. مقتضای اخلاقی و عقلانیت این است که وقتی که با بی‌نهایت موضوع و مسئله مواجه می‌شویم که درباره همه آنها نظراً و علی القاعده می‌توان پژوهش کرد، اما عملاً و با توجه به محدودیت‌های مالی و انسانی نمی‌توان به همه آنها پرداخت، دست به گزینشی بزنیم مبتنی بر آنچه از آن به "ارزیابی نیازها" یا "تحلیل نیازها" تعبیر می‌شود. ارزیابی یا تحلیل نیازها به معنای هرگونه مطالعه و تحقیق است درباره نیازها و خواسته‌های واقعی کسانی که هزینه پژوهش‌ها از جیب آنها پرداخته می‌شود، بدین قصه که آن نیازها و خواسته‌ها، بر حسب اهمیت و نیز فوری و فوری بودنشان، درجه بندی شوند و به ترتیب الویت آنها پژوهش‌ها انجام گیرند.

سخن من این است که این اولویت بندی در سازمان دهی پژوهش‌های ما مورد غفلت و یا تغافل است. چه بسا مسائلی که درباره آنها پژوهش‌هایی انجام می‌گیرد که حتی به فرض صحت و اعتبارشان، گرهی از کار فروبسته شهروندان ایرانی نمی‌گشاید؛ چرا که آن مسائل، در واقع، مسئله مبتلا به جامعه ایرانی نبوده اند و بر عکس، چه بسا مسائلی که اگر حل شوند، در وضع و حال و کار و بار ما ایرانیان تأثیر مثبت خواهند گذاشت، ولی پژوهشی درباره آنها صورت نمی‌گیرد. کوتاه سخن آنکه به مسئله نُماداها (Pseudoproblems) بیشتر مشغولیم، تا به مسئله‌ها.

دو. در بیشتر این پژوهش‌ها، موضوع به حدی کلی و گسترده است که گاهی به درجه کلیت و گسترده‌گی موضوع یک علم می‌رسد و حال آنکه موضوع هر پژوهش باید تا آنجا که مقدور و میسر است، جزئی و تنگ دامنه باشد، تا بتوان در محدوده زمانی‌ای که برای به انجام رساندن پژوهش در نظر گرفته شده است و در چارچوب سرمایه گذاری مالی و انسانی‌ای را که برای آن صورت گرفته است، پژوهشی، به معنای درست کلمه، کرد. کلیت و گسترده‌گی بیش از حد موضوعات پژوهشی سبب شده است که: اولاً: تقریباً هیچ پژوهشی اعتبار لازم و کافی را ندارد؛ یعنی به قدر لزوم و کفایت قابل اعتماد و استناد نیست و ثانیاً، (و این پدیده بسیار عجیب و غریب و خنده‌آوری است) در همه جا، و از جمله در دانشگاه‌ها همه از کمبود و نبود موضوع برای پژوهش می‌نالند و مثلاً دانشجویان شکایت دارند از اینکه

دیگر موضوعی وجود ندارد که بتوان آن را موضوع رساله فوق لیسانس یا دکتری قرار داد. البته معلوم است که اگر موضوعات پژوهشی چیزهایی از قبیل "معرفت شناسی در اسلام و غرب" و "بررسی و نقد آگزیستانسیالیسم"، "بررسی و نقد نظریات مختلف درباره طبیعت انسان"، "ادله اثبات وجود خدا"، و "نقد مدرنیسم" باشند، شمار همه موضوعات پژوهشی به ۵۰ نمی‌رسد؛ و پژوهشگر پنجاه و یکم موضوع ناپژوهیده‌ای پیدا نمی‌کند. اما اگر موضوعاتی از قبیل "نظر و تنگنشتین درباره خطا بر اساس کتاب درباره یقین او"، "تأثیر پدیدارشناسی هوسرل در رأی سارتر در باب اختیار"، و "نظر ارسطو درباره تنازع قوای انسان در کتاب نفس او"، "شواهد و براهین وجود خدا در اندیشه‌های پاسکال" و "بسط و نسبت مدرنیته و روشنگری در آثار هابرماس" موضوع پژوهش واقع شوند، هم می‌توان پژوهش‌هایی معتبر و قابل استناد عرضه کرد و هم نباید در به در به دنبال موضوع پژوهشی بود و نیافت.

سه بسیاری از این پژوهش‌ها تکراری و نسخه بدل یکدیگرند و این پدیده از سوی معلول همان امری است که در فقره قبل گذشت و از سوی دیگر، معلول عللی همچون کمبود اطلاعات و معلومات، ضعف قدرت تفکر، و فقدان تخیل و غنی و خلاق است. کسانی هستند که از پهنا و گستره دانش‌های بشری بی‌خبرند و خودشان نیز از چنان قدرت تفکری برخوردار نیستند که با مسئله جدیدی رو به رویشان کند و فن و تخیلشان هم در حدی نیست که بتوانند جهان محکی تصور کنند که در آن یک پدیده موجود در جهان بالفعل کنونی یا اصلاً وجود نداشته باشد و به صورت و سان دیگری وجود داشته باشد و آن گاه از خود پرسند که چرا این پدیده در جهان ما، وجود دارد یا به این صورت و سان وجود دارد. این گونه کسان به فقدان یا کمبود سؤال و مسئله دچارند و در نتیجه اگر اهل پژوهش باشند (که خود امر شگفت‌انگیزی تواند بود)، موضوع پژوهشی نمی‌یابند. چهارم. در اکثر این پژوهش‌ها به پدیده "اختراع دوباره چرخ" برمی‌خوریم. فلسفه وجودی پژوهش این است که پژوهشگر همه مطالعات و تحقیقاتی را که عالمان و محققان و متفکران پیش او، در زمینه مسئله و موضوع پژوهش به انجام رسانده‌اند، بخواند و فهم کند و آن گاه به این قصد که علم و تحقیق و تفکر را گام کوچکی به پیش ببرد، آن مطالعات و تحقیقات را ادامه دهد و دستاوردهای پیشینان خود را اصلاح و یا تکمیل کند. حال اگر من از مجموعه مطالعات و تحقیقات

سخن چنین کسی درباره فلسفه صدرای شیرازی خصوصاً و در باب فلسفه فیلسوفان مسلمان عموماً تا چه حد شنیدنی و قابل اعتنا است؟ آیا خبریّت و تخصص او در فلسفه افلاطون به سخن او در باب فلسفه صدرای شیرازی وثاقت و حجّیت می بخشد؟ مسلماً، جواب منفی است.

حال انصاف دهید، آیا وضع و حال فارسی زبانی که متخصص فلسفه فیلسوفان مسلمان است و در این حوزه قولش حجّت است، اما نه زبان آلمانی یا انگلیسی یا فرانسه می داند، نه مبانی نظری و مبادی علمی بر دانش و فرهنگ و تمدن جدید غرب را می شناسد، نه از سیر فلسفه در جهان غرب اطلاعی دارد، و نه با الاهیّات مسیحی آشنایی دارد، و نه برای یادگیری فلسفه کانت یا هیوم یا دکارت در محضر استاد زانو زده است، ولی، البته، ترجمه فارسی شکسته بسته و احیاناً مغلوط یکی دو کتاب از آثار کانت یا هیوم یا دکارت را خوانده است و چند مقاله را نیز که در روزنامه ها و مجلات و نشریات فارسی زبان درباره یکی از این سه فیلسوف نشر یافته مطالعه کرده است، عیناً و دقیقاً شبیه وضع و حال آن انگلیسی زبان افلاطون شناس نیست؟ آیا سخن این متخصص ایرانی فلسفه فیلسوفان مسلمان، درباره فلسفه کانت یا هیوم یا دکارت خصوصاً و در باب فلسفه جدید غرب عموماً شنیدنی و قابل اعتناست؟ آیا خبریّت و تخصص او در فلسفه مسلمان، به سخن او در باب فلسفه جدید غرب و وثاقت و حجّیت می بخشد؟ حال اگر در پژوهشی به قول چنین کسی درباره کانت یا هیوم یا دکارت استناد شود، یا اگر چنین کسی خود، به پژوهشی درباره یکی از این فیلسوفان دست زند، ما با مخالطه خبرگی نامربوط سر و کار یافته ایم.

شش. در بسیاری از این پژوهش ها، از فضایل فکری در شخص پژوهشگر نشانی نمی بینیم؛ و فقدان فضایل فکری در شخص پژوهشگر، هم در فرایند پژوهش سخت مؤثر می افتد و هم، بالطبع در فرآورده های پژوهش که در اختیار مخاطبان قرار می گیرد، اثر می گذارد. در اینجا، در مقام شمارش و شرح و وصف همه فضایل فکری نیستیم، اما از ذکر سه فضیلت فکری که مهم ترین فضایل فکری اند، صرف نظر نمی توان کرد: صداقت، شجاعت و تواضع. پژوهشگر به میزانی که از صداقت بی بهره است، به قلب و تحریف دست می زند و تصویر غلطی از امور واقع به دست می دهد، از امور واقع سوء استفاده می کند و از آنها تبیینی عرضه می کند که بهترین تبیین نیست، و جهل خود را کتمان می کند و به خطای خود اعتراف نمی کند، و

پیشینیان خبری نداشته باشیم یا بی خبر نباشم، اما قدرت بهره گیری از آنها را نداشته باشیم یا هم باخبر باشیم و هم توان بهره برداری از آنها را داشته باشیم، اما عجب جاهلانه به من احساس استغنا از آنها را داده باشد، در هر یک از این سه صورت، پژوهش خودم را از نقطه صفر شروع می کنم و با عزیمت از نقطه صفر، حتی اگر اسباب کار همه جمع باشد و بخت با من یار، به کشف مطلبی موفق می شوم که پیش از من و گاه حتی صدها و هزاران سال قبل از من، دیگری کشفش کرده بوده است؛ و به این می گویند: "اختراع دوباره چرخ". هیچ عاقلی چرخ را که اختراع شده است، دور می اندازد و اقدام به اختراع مجدد آن می کند؟ عاقلانه تر این است که چرخ اختراع شده را برگیریم و در صدد کشف عیوب و نقایص آن برآییم و سپس بکوشیم تا ذره ای از عیوب و نقایص آن بکاهیم. متأسفانه، نظام آموزشی کشور ما چنان است که نه دانش آموز یا دانشجو را از گستره عظیم مطالعات و تحقیقات انجام یافته، در درازای تاریخ و پهنای جغرافیای انسانی، با خبر می کند و نه مسائل لازم برای استفاده از این گنجینه سرشار را در اختیار او می نهد، و نه تواضع علمی لازم را در او می پرورد تا دستخوش احساس استغنا از دیگران نشود و دانایی را گم شده خود بداند و آن را در هر جا بجوید و از هر جا بیابد، برگیرد. در دا و دریغا که چه نیروی عظیم انسانی و مالی و مادی ای در این دیار، صرف جُستن یافته ها و ساختن ساخته ها می شود و همه این عین و خسران ها ناشی از جهل عجب آفرینی است که ما نسبت به اوضاع و احوال واقعی عالم و آدم داریم.

پنج. بسیاری از این پژوهش ها دچار مغالطه ای خبرگی نامربوط اند. این مغالطه زمانی رخ می دهد که برای اثبات ادعای خود، در یک حوزه فکری و علمی، به قول کسی استناد کنیم که در حوزه دیگری استاد و خیره است.

مثالی بزنم: فرض کنید انگلیسی زبانی، متخصص فلسفه افلاطون است و در حوزه شناخت فلسفه افلاطون، البته، قولش حجّت است؛ اما نه زبان عربی می داند، نه قرآن و روایات اسلامی را مطالعه کرده است، نه از مسیر فلسفه و عرفان در جهان اسلام اطلاعی دارد، نه با الاهیّات اسلامی آشنایی دارد، و نه برای یادگیری فلسفه صدرای شیرازی در محضر استاد زانو زده است. در عین حال ترجمه انگلیسی شکسته بسته و احیاناً مغلوط یکی از دو کتاب از آثار صدرای شیرازی را خوانده است و چند مقاله را نیز که در روزنامه ها و مجلات و نشریات انگلیسی زبان درباره صدرای شیرازی نشر یافته، مطالعه کرده است.





به میزانی که از شجاعت بی نصیب است، خوداندیشی و استقلال فکری ندارد و تحت تأثیر القانات، تلقین‌ها، تقلید، افکار عمومی، حدهای فکری، مراجع قدرت، و از همه خطر خیزتر: ایدئولوژی‌هایی که برای حفظ سلطه و سیطره خود از هیچ‌گونه خشونت ورزی و فریبکاری روگردان نیستند و برای بقا، با واقعیات تنازع دارند، واقع می‌شود و نمی‌تواند به آنچه مؤدای تجربه و استدلال است، ملتزم بماند و به میزانی که از تواضع محروم است، دستخوش خودشیفتگی و پیشداوری و جزم و تعصب است. پیدا است که پژوهش چنین پژوهشگری تا چه حد از حق و حقیقت به دور است. بدون فضایل فکری، نه می‌توان به حقیقت کشف نشده نزدیک‌تر شد و نه می‌توان حقیقت کشف شده را پاس داشت.

هفت. و سرانجام اینکه در بسیاری از این پژوهش‌ها، پژوهشگر ندانسته است که، به گفته حافظ، "چون جمع شده معانی گوی بیان توان زد" و در نتیجه، پیش از اینکه کثرت معلومات و قدرت تفکرش به حد نصاب لازم برای پژوهش برسد، عهده‌دار پژوهشی شده است که حاصلش مکتوبی است فاقد اعتبار که نه مسئله‌ای را حل کرده است و نه مشکلی را دفع. واقع این است که پژوهش متأخر از آموزش و متوقف بر آن است، نظام آموزشی کشور ما چنان از آنچه باید و شاید فاصله گرفته و دور شده است که فارغ التحصیلان آن، حتی اگر عالی‌ترین مدارج دانشگاهی را پیموده باشند، رک و راست بگویم، از معلوماتی بسیار ناچیز و از قدرت تفکری بسی ناچیزتر برخوردارند. این حکم فقط یک استثنا دارد، و آن کسانی‌اند که به شیوه‌ای خودآموزانه و فراتر از آنچه تحصیل در دانشگاه بر آنان الزام می‌کند، به تحصیل علم و پرورش فکری خود پرداخته‌اند و متأسفانه شمار این کسان نیز، در قیاس با کل فارغ التحصیلان، شمار اندکی است. نظام آموزشی درست، نظامی است که از دانش‌آموزان و دانشجویان مطالبات فراوان داشته باشد؛ به طوری که پیمودن مدارج آن مستلزم کار و کوشش فراوان و مطالعه و تحقیق بسیار باشد؛ و نظام آموزشی امروز ما چنین نیست. در نظام آموزشی درست، افراد به سهولت هر چه تمام‌تر وارد مدرسه و دانشگاه می‌شوند و به صعوبت هر چه بیشتر از مدرسه و دانشگاه فارغ التحصیل می‌شوند. در نظام آموزشی ما، درست بر عکس، افراد برای ورود به دانشگاه با سختی و دشواری هر چه تمام‌تر مواجه‌اند؛ اما اگر توانستند این سختی و دشواری را پشت سر گذارند و وارد دانشگاه شوند، فارغ التحصیل

شدنشان به نرمی و آسانی هر چه بیشتر صورت می‌پذیرد. تو گویی دانشگاه، به زبان حال، به کسانی که همین امروز وارد آن شده‌اند، می‌گوید: "مدرکتان حاضر و آماده است؛ فقط لطفاً برای گرفتن سه-چهار سال دیگر تشریف بیاورید".

دانشگاه مطلوب دانشگاهی است که خوش استقبال و بد بدرقه باشد: به سهولت بتوان وارد آن شد، اما فقط با صعوبت بسیار بتوان از آن فارغ التحصیل شد. دانشگاه مطلوب دانشگاهی است که افراد اضطراب و تشویش وارد نشدن به آن را نداشته باشند، اما ترس و بیم فارغ التحصیل شدن از آن را داشته باشند؛ اما در کشور ما افراد اضطراب و تشویش وارد شدن به دانشگاه را دارند، اما ترس و بیمی از فارغ التحصیل شدن ندارند.

پيامد این وضع نظام آموزشی برای وضع پژوهش معلوم است. فارغ التحصیلان دانشگاه، به منظور تسمیم و تکمیل و تعمیق آموزش دانشگاهی خود و رفع خلل و فرج آن و یا به منظور امرار معاش، به مؤسسات پژوهشی رو می‌آورند و عهده‌دار کار پژوهشی می‌شوند؛ اگر چه، در واقع، در بیشتر موارد، در زیر پوشش پژوهش، آموزش می‌بینند و به همین جهت فرایند ظاهرأ پژوهشی و باطناً آموزشی‌شان برای خودشان سودمند می‌تواند بود- و در بیشتر موارد هست- ولی فرآورده این فرایند، برای مخاطبان، تقریباً سودی ندارد؛ زیرا از حد نصاب لازم برای اعتبار و اتقان برخوردار نیست.

آنچه گفته شد، همان‌طور که اشاره کردم، در خصوص پژوهش‌های مربوط به فلسفه، علوم تجربی، انسانی، علوم تاریخی، هنر و ادبیات و علوم دینی و مذهبی است. در باب پژوهش‌های مربوط به علوم ریاضی، علوم تجربی طبیعی، علوم فنی و مهندسی، و علوم پزشکی نفیاً و اثباتاً سخنی نمی‌توانم گفت.

و اما نکته پایانی، آدمی همیشه خوش دارد که سخنش صادق و بر حق باشد. اما گاه هست که صدق و حقانیت، یک توصیف یا تعیین مقتضی وجود واقعی است که چنان در دانگیز و رنج آور است که خود شخصی که آن توصیف یا تبیین را عرضه کرده است، از بین دندان و صمیم قلب، آرزو دارد که توصیف یا تبیین‌اش صدق و حقانیت نداشته باشد. من نیز در اینجا از بیان این آرزو خودداری نمی‌توانم کرد که "ای کاش همه توصیف‌ها و تبیین‌هایی که از وضع نقد آثار مکتوب و پژوهش، در جامعه امروزینمان، کردم، کاذب و باطل باشند". اگر چنین شود، من بر خطا بوده‌ام، اما جامعه‌ای روی در صواب خواهد داشت.

۴. تصحیح، تحقیق و بازسازی متون کهن در کشورها از چه کفایت ها و کمبودهایی برخوردار است.

استاد ذکاوتی قراگزلو: در این مورد کارهای زیادی صورت گرفته و بعضاً ارزشمند، و در درجه بعد قابل قبول، و درصد قابل توجهی نیز ضعیف و حتی مبتذل است که شما نمونه کارهای ضعیف را در همین مجله حلاجی کرده اید. در هر حال، اشکال عمده ظاهراً نداشتن روش و دست اندازی اشخاص بی صلاحیت در این حوزه بسیار حساس و دقیق است.

۵. فرایند یا فرآورده های پژوهشی در ایران را (= یا دست کم در یک حوزه را) با فرایند و فرآورده های پژوهش در یکی از کشورهای عربی یا غربی که می شناسید، مقایسه فرمایید؟

استاد صالحی: ۱. چندی است که در «حوزه علمیه قم» انجمن های علمی شکل گرفته اند. این تجربه که در آغاز راه است، گامی میمون و مبارک است که می تواند بازخوانی شود و به عنوان تجربه ای شکل گرفته، در سطح مجامع علمی کشور فراگیرتر گردد.

تشکیل و رونق انجمن های علمی در کشور، برای تبادل و تفاهیم در موضوعات، روش ها، منابع و ... بسترسازی می کند و نگاه های فردی را به دیدگاه های جمعی پیوند می دهد و دانش سازی را در کشور، از سلطه معدود بزرگ مردان به گستره انبوه دانشوران سوق می دهد.

۲. تأسیس نمایشگاه های کتاب و نشریات علمی خارجی (که از آثار مهم منتشر شده در یک یا چند سال اخیر نمونه یا نمونه هایی ارائه دهند و حداقل در تهران و قم به صورت دائم برگزار شوند نقش بسزایی در روزآمدی و کارآمدی پژوهش در کشور دارد. با وجود چنین نمایشگاه دائمی پژوهشگران، هم در انتخاب موضوعات و هم در رویکردها و هم در تحقیق و اخذ نتایج می توانند به آخرین آثار منتشر شده در یک موضوع نگاهی بیفکنند و آثار خویش را بر جدیدترین مآخذ و منابع در یک موضوع متکی سازند.

۳. تقویت گفتگوهای علمی بین المذاهب و بین الادیان و نیز میان تمدنی می تواند نگاه های درون گرایانه علمی ما را به نگرشی فراتر سوق دهد و جامعه مخاطب را - فارغ از زبان - جامعه ای جهانی کند؛ چه اینکه مشکل عدم حضور جدی در جامعه مخاطب جهانی، صرفاً دایره محدود فارسی خوانان نیست، بلکه مشکل اصلی تر آن است که در دایره فهم و کدهای ارتباطی مخاطب بومی، انتخاب موضوع و تبویب فصول و محتوا در آن گنجانیده می شود. چنین آثاری چون با ذائقه

مخاطب ایرانی نوشته شده اند، ترجمه پذیر نیستند و قابلیت انتقال مفاهیم در فرهنگ های دیگر را ندارند.

گسترش ارتباطات علمی - فرهنگی می تواند افق علمی محققان را از محدوده مذهبی - تمدنی، به گستره ای فراخ در ابعاد جهانی تبدیل کند. در آن موقعیت، دغدغه زبان را به راحتی می توان زدود و مترجمانی لایق را می توان یافت اما در ابتدا بایستی نگاه را جهانی کرد.

با اطلاعات محدودی که دارم، مقایسه ای میان عرصه نشر و پژوهش در کشورمان با کشورهای عربی زبان خواهم داشت:

۱. کشورهای عربی زبان، با چند حوزه تمدنی ارتباط دارند: کشورهای انگلوساکسون، فرانسوی زبان و تا حدودی آلمانی زبان (و صد البته تماس های محدود، ولی قابل توجه با کشورهای اسپانیولی و روس زبان) تنوع ارتباطی عرب زبانان با حوزه های تمدنی فعال اندیشه ساز، موجب آن شده است که آثار مترجمان و نیز تألیفاتی که به آثار غربیان ارجاع دارد، در میان ایشان با تنوع و تکثیر بیشتری همراه باشد. در کشور ما، به دلیل غلبه فرهنگ زبان انگلیسی، عمدتاً با آثار و منابع این حوزه تمدنی ارتباط برقرار می شود.

۲. اتصال فرهنگ عقلی - فلسفی در ایران و نیز پاره ای از موشکافی ها و ریزنگری ها در دانش هایی چون فقه و اصول، از نقاط امتیاز مکاتبات حوزه تمدن اسلامی - ایرانی است؛ چه اینکه با توجه به میراث و نیز احیاناً مواجهه های جدید با موضوعات نو، رغبت هایی را برای مخاطبان جهانی داشته و دارد.

۳. فرهنگ نقد و گفتگو در میان کشورهای عربی زبان رایج تر می نماید. در حوزه های آثار مکتوب و غیر مکتوب، از قالب های جذاب برای مباحثه و مناظره و نقد بهره می برند. این الگوها هم در کتاب ها، مجلات ایشان خود را می نمایند و هم در رسانه های دیداری و شنیداری ایشان. این روش ها و الگوها را می توان جستجو کرد و با بومی سازی آن به ارتقای فرهنگ نقد در کشور کمک کرد.

استاد ذکاوتی قراگزلو: چون شناخت دقیقی ندارم، پاسخ مشخصی در این مورد نمی توانم بدهم. به نظر می آید کارهای مستشرقین از نسل های قبل ضعیف تر شده و آثار انتشار یافته عربی هم ظاهراً دارای کیفیت ضعیف است و بعید است که از ما بهتر باشد، و الله اعلم.

